بسم الله الرحمن الرحیم

 دیروز عرض شد كه اتفاق در مفهوم مواد، در قضایاى فلسفى و در قضایاى منطقى، موجب بطلان تالى است. یعنى موجب صحت تالى به عبارت دیگر، كه واجب الوجود بودن لوازم ماهیات براى ماهیات نمى‌شود. بیان تفتازانى عرض شد. و ایشان از آن نقطه نظر آن تلازم را نقل كرده اند.

 نظر ایشان این بود كه چنانچه منظور از واجب بودن لوازم ماهیات براى ذواتِ آن ها باشد، ما بطلان تالى را قبول نداریم. لوازم ماهیات واجبهم لذواتها یعنى به ملزوماتها كه در واقع ذواتشان همان ملزومات باشند مثلا اربعه ملزوم براى زوجیت است و زوجیت لازمه اربعه است. و زوجیت واجب است براى اربعه. این مطلب اشكال ندارد.

 و اگر منظور واجب بودن خود لوازم است براى ذوات خودشان؛ یعنى براى خودشان؛ مثلا فرض كنید واجب بودن زیدیت براى زید یا واجب بودن عمریت براى عمرو یا واجب بودن حیوان ناطقیت للاانسان و بطور كلى واجب بودن مقوّمات ماهیت براى خود ماهیت. اگر اینطور است، ما تلازم را قبول نداریم. یعنى اتفاق در آن مفهوم موجب واجب الوجود بودن لوازم ماهیت براى ذاتشان باشد را قبول نداریم. به جهت این كه وجود ناعت دائر مدار وجود منعوت است؛ تا وقتى كه آن منعوت در آن جا كه موصوف است تحقق خارجى نداشته باشد، ناعت هم تحقق خارجى ندارد.

 مرحوم محقق دوانى در این جا به یك نحوه دیگرى وارد شده؛ ایشان مى‌فرمایند كه؛ این آقایان قائل هستند به این كه مواد ثلاث در قضایاى فلسفى مقید به وجود است و همین تقید به وجود، در قضایاى منطقى هم موجود است خوب ما در این جا باز، همین دو مطلب را پیش مى‌كشیم كه یا منظور شما از بطلان تالى واجب بودن خود لوازم است براى لوازم، یا واجب بودن لوازم است براى ماهیت.

 در صورت اول كه واجب بودن لوازم است براى خود لوازم، ما همان مطلبى را كه تفتازانى نقل كرده در این جا نقل مى‌كنیم. صاحب مغاسب در این جا مى‌فرمایند كه واجب بودن یك وجود ناعتى دائر مدار وجود منعوت است. و وقتى كه هنوز تحقق منعوت و وجود منعوت مورد بحث است، واجب بودن ماهیات براى ماهیات، داراى اشكال است. واجب الوجود بودن ماهیات براى ماهیات، منوط به وجود موصوف است كه همان اربعه باشد.

 و اما در مورد واجب الوجود بودن لوازم ماهیات براى ماهیات، یعنى واجب بودن زوجیت براى اربع، مى‌گوییم كه واجب الوجود بودن زوجیت از باب یك مطلقه است؟ از باب یك ضروریه دائمه است؟ یا این كه از باب مشروطه است؟ در قضایاى مشروطه تالى محمول بر مقدم است. وارتباط آن با موضوع به شرط تحقق وصف است. یعنى عند الوصف، این محمول بر موضوع حمل مى‌شود؛ حال مى خواهد وقتیه باشد یا غیر وقتیه باشد یا وصف عنوانى باشد؛ هر چه مى‌خواهد باشد. تمام این نسبت و ارتباط دائر مدار تحقق وصف است براى موضوع.

 پس بنابراین در قضیه مشروطه صرفاً یك محمولى بر یك موضوعى حمل نمى‌شود به نحو اطلاق، بلكه مقید به تحقق شرط است براى موضوع خود. مثلًا «كل كاتب متحرك الاصابع بالضروره» در این مثال ضرورت تحرك براى اصابع مادام كاتباً هست نه «كل كاتب متحرك الاصابع دائماً» یا كل كاتب متحرك الاصابع بالضروره. چون در اینجا منظور از كاتب، ممكن است ذات كاتب باشد، ممكن است به لحاظ وصف عنوانى باشد. باید این دو از همدیگر تمیز داده شود. بناءًا على هذا در قضیه «الاربعه زوج» حمل زوجیت بر اربعه واجب است، و زوجیت واجب الوجود است براى اربعه، مادام اربعه موجوده نه به نحو اطلاق ولو به تقدّر ما هوى. اگر اربعه موجود نباشد، زوجیت براى اربعه واجب الوجود نیست، بلكه واجب است براى اربعه، نه واجب الوجود است براى اربعه. و منظور از وجوب در این جا لزوم ما هوى است. چطور این كه ذاتیات و مقومّات یك ماهیت براى آن ماهیت، لزوم دارد، سواء اینكه آن ماهیت در خارج باشد یا نباشد. همین طور زوجیت براى اربعه لزوم دارد؛ و ضرورت دارد؛ سواء اینكه اربعه در خارج باشد یا نباشد. اگر بحث، بحث وجود است. همین حرف را مى‌زنیم؛ قضیه را قضیه مشروطه مى‌كنیم. زوجیت براى اربعه واجب الوجود است مادامى كه اربعه موجوده. پس بنابراین هیچ گونه اشكالى لازم نمى‌آید.

 تمام این مطالب، بر فرض این است كه منظور از اتفاق مفهومى، در مواد ثلاث، تقید به وجود باشد. اما خود محقق دوانى كه قطعاً مى‌داند كه منظور از اتفاق مفهومى این نیست. منظور از اتفاق مفهومى نفس تاًكّد شیء و ضرورت است؛ نه مقید بودن آن به موجود؛ همان طور كه مرحوم آخوند مى‌فرمایند. مرحوم آخوند، بر این جواب، جواب محقق دوانى، ایراد مى‌گیرند. ایراد ایشان این است كه ایشان مى‌خواهند بفرمایند كه شما آمدید واجب الوجود بودن را مقید به وجود ماهیت كردید. واجب بودن را مقید به وجود موضوع كردید. یعنى این محمول كه زوجیت است واجب است مادام الاربعه موجوده در حالتیكه لوازم ماهیات حملشان بر خود ماهیات، بلا لحاظ وجود، و بلا لحاظ عدم است. چطور شما لوازم ماهیات را بر خود ماهیات به لحاظ وجود ماهیات و ملزومات این لوازم، كه همان ماهیات است، حمل مى‌كنید؟؛ زوجیت ثابت است براى اربعه چه اربعه باشد، یا اربعه نباشد. به عبارت دیگر در حمل زوجیت بر اربعه نیاز به جعل جاعل نداریم؛ كه جاعل در این جا بیاید اربعه را مجعول كند، آن گاه زوجیت بر آن حمل بشود.

 اما فرض كنید كه ما در مورد اعیان خارجى نیاز به جعل جاعل داریم. در حمل یك عالم بر زید نیاز به جعل جاعل است. جاعل باید زید را مجعول كند تا این كه این زید عالم باشد، یا جاهل باشد. در حمل یك وصفى بر موصوف خارجى نیاز به جعل جاعل داریم. اما لوازم ماهیات براى خودشان یا لوازم ماهیات براى ذواتشان كه ملزومات هستند، هیچ كدام نیاز به جعل جاعل ندارند. یعنى جنبه جعلى و ربطى مجّوز صحّت حمل زوجیت بر اربعه نشده است، بلكه خود زوجیت حمل بر اربعه مى‌شود سواء اینكه جاعلى اربعه را مجعول كرده یا اینكه مجعول نكرده. بناءًا على هذا، شما كه. وجوب زوجیت را براى اربعه منوط به جهت جعلى كردید، كه جعل به ماهیت تعلق گرفته باشد، این مطلب خروج از طَور بحث است. بحث بر سر لوازم ماهیات بر سر این است كه صحت حمل لوازم، براى ملزومات است بدون جعل جاعل. جاعل، جعلش به وجود مى‌خورد. هیچ وقت جعلش به ماهیات نمى‌خورد. جعل جاعل به ماهیات بالعرض و المجاز است. در مرحله اول به وجود مى‌خورد. اما، ما لوازم ماهیات را بدون جعل حمل مى‌كنیم.

 و بنابراین مرحوم آخوند ثابت مى‌كند در این كه حق مطلب، همان است كه ایشان فرمودند: و آن این است كه مفهوم واحد عبارت است از نفس مفهوم مواد ثلاث. نه تقید به وجود و عدم. تقید به وجود در فلسفه، به لحاظ جریان مواد است در فلسفه، به مواد ثلاث چه مربوط است؟ در تقید این ماهیات به ثبوت و تقرر ماهیت كه نه وجود باشد، از خود مواد ثلاث فهمیده نمى‌شود. چون مواد ثلاث را كه در مناطق ما استعمال مى‌كنیم مقید به تقرر ماهیت مى‌شود نه به وجود ماهیت. یعنى نفس تصور ماهیت.

 بناءًا على هذا نفس مواد ثلاث به اتحاد مفهومى خودشان باقى مى‌مانند. سواءٌ آن كه در فلسفه مورد استفاده قرار بگیرند یا در منطق مورد استفاده قرار بگیرند.

 اشكالى كه بر مرحوم آخوند نسبت به اعتراض محقق دوانى وارد است. همین جهتى است كه عرض كردیم. هر بچه اى هم مى‌فهمد كه حمل لوازم ماهیات به ماهیت به لحاظ جعل به ماهیات نیست. این به لحاظ تقرر ماهیات است. هر كسى كه مقدارى، مقدارِ، كمى، فلسفه خوانده باشد. نیاز به زیاد هم نداریم، ده صفحه پانزده صفحه خوانده باشد مى‌فهمد كه خود لوازم ماهیات ثبوتشان براى خودشان نیاز به جعل ندارد. همین طور، ثبوتشان براى ذواتشان كه ملزومات هستند، نیاز به جعل ندارد. شما وقتى كه زید را تصور مى‌كنید. یعنى حیوان ناطقیت در ذهن شما مى‌آید؛ بخواهید یا نخواهید مى‌آید! حال سواءً آن كه این زید، وجود خارجى دارد، یا وجود خارجى ندارد. به آن مسأله كارى ندارد. پس منظور محقق دوانى از واجب الوجود بودن لوازم ذاتى و ماهیات براى ماهیات این است كه فرض بر این است كه خصم در مقام اعتراض بنا را بر این قرار داده كه منظورش از اتحاد مفهومى تقید به وجود است. بنابراین فرض است كه مى‌گوییم هیچ اشكالى لازم نمى‌آید. یعنى بر فرض، همان مواد ثلاثى كه در فلسفه بكار مى‌رود ـ كه مقید به وجود است ـ در منطق نیز بكار برود كه تقید به وجود باشد. با این فرض اشكالى هم باز پیش نمى‌آید.

 ولى ما قبول داریم، بر این كه مقید بر وجود نیست. این یك مسأله بدیهى است، كه واجب بودن لوازم ماهیات براى خود این ماهیات، نیاز به وجود خارجى آنها ندارد. صرف تصور اربعه اقتضاى زوجیت را مى‌كند سواءٌ آن كه در خارج موجود باشند، یا موجود نباشد.

 پس بنابراین اشكال مرحوم آخوند بر محقق دوانى وارد نیست، و محقق دوانى این مسأله را از باب مشروطه گرفته است. یعنى لو فرض كه منظور از مواد ثلاث ضرورت به شرط وجود است، امتناع به شرط وجود است؛ امكان به شرط وجود است. لو فرض كه منظور این باشد. باز اشكال پیش نمى‌آید. این كه شما گفتید كه موجبِ بطلان تالى مى‌شود؛ موجب صحت تالى مى شود در حالتیكه تالى باطل است كه زوجیت واجب باشد براى آن؛ نه خیر، زوجیت واجب است براى اربعه؛ واجب الوجود هم هست براى اربعه، منتهى مفروض بر این كه اربعه باشد، واجب الوجود است و مفروض به این كه اربعه نباشد واجب الوجود، نخواهد بود؛ به اصطلاح نمى‌شود.

 پس وقتى كه ما مى‌گوییم بنا بر فرض شما «الاربعه زوج» دو جور مى‌توانیم تفسیر كنیم. یا این كه بگوییم الزوجیه واجبه بالنسبه به اربعه یا این كه مى‌توانیم بگوییم الزوجیه واجبه الوجود بالنسبه به اربعه اى كه موجود است. اما بالنسبه به اربعه اى كه موجود نیست لَیسَت بواجبه الوجود بلكه ممكن الوجود است.

 یعنى وقتى كه ما زوجیت را حمل بر اربعه بكنیم دیگر ضرورت را براش نمى‌آوریم. اگر اربعه ما موجود خارجى باشد، مادّه قضیه را ضروریه مى‌آوریم. اگر اربعه ما وجود خارجى نباشد، و منظور ما واجب الوجود بودن است، امكان مى‌آوریم.

 اصلا مى‌گوییم «الزوجیه ممكن الوجود بالنسبه به اربعه اى كه هنوز وجود خارجى ندارد. مثل اینكه بگوئیم «زیدٌ ممكن الوجود» در جایى كه زید وجود خارجى ندارد. اگر زید در خارج موجود بود. آیا مى‌توانیم بگوییم «زیدٌ ممكن الوجود» (آن امكان؟؟؟ نه بحث امكان؟؟؟ را نمى‌كنیم. بحث امكان وجودى مى‌كنیم نه امكان؟؟؟) وقتى كه الان زید در خارج است، دیگر مى‌گوییم «زیدٌ واجب الوجود» منتهى واجب بالغیر. بالاخره كه الان موجود هست. لذا واجب الوجود بالذات داریم؛ واجب الوجود بالغیر داریم، بالنفسه داریم، بالغیره داریم اینها یك مسأله دیگرى است.

 پس بنابراین وقتى كه بحث در وجود مى‌آید. خوب هم تغییر مى‌كند. اگر وجود اربعه وجود خارجى باشد مى‌گوییم «الزوجیه واجبه الوجود بالنسبه به اربعه اى كه در خارج موجود است اگر اربعه وجود خارجى نداشته نباشد، مى‌گوییم الزوجیه ممكن الوجود بالنسبه به اربعه. چه كسى گفته واجب الوجود است ممكن الوجود است چون بحث در وجود آن است. حال از همه اینها گذشته مى‌گوییم تقید وجود كه در ضرورت نخوابیده مى‌گوییم: «الزوجیه واجبه بالنسبه بالاربعه» چه آن اربعه، اربعه خارجى باشد، چه آن اربعه ذهنى باشد. در هر حال ما این لوازم ماهیت را، حمل مى‌كنیم بر ماهیت، به لحاظ تقررشان چه تقرر در خارج باشد و چه نباشد. و یرتفع الاشكال.

## تطبیق متن

 ذنابه قسمه المفهوم بحسب المواد ثلاث إلى الواجب و الممکن و الممتنع این قسمت قسمه الحصقیقه او فى مرتبتها. یا قسمت حقیقى است یا در مرتبه حقیقى است. قسمت حقیقى دائر المدار نفى و اثبات باشد. مرتبه حقیقى، آن است كه: حصر دائر مدار آن نیست ولى خارجِ از این سه تا هم نیست. یعنى با برهان حقیقى، ثابت مى‌شود كه خارج از این سه تا نیست. لأنّ احتمال.

 چرا مى‌گوییم او فى مرتبها؟ چون ما مى‌گوییم «القضایا اما ضروریه او امتناعیه او امكانیه» خوب ممكن است كسى بگوید كه: یك قسمت چهارم هم داریم و آن لا ضروریه و لا متناعیه و هم ضروریه و امتناعیه است این دیگر نمى‌تواند باشد. مگر این كه كسى كاه خورده باشد. لأنَّ احتمال ضروره طَرَفَىِ الوجود و العدم او الایجاب و السلب احتمال ضررورت دو طرف وجود و عدم، كه در ناحیه ثبوت است یا ایجاب و سلب كه در ناحیه اثبات قضیه است. ساقطٌ عن الاعتبار مع صحه القریحه اگر كسى یك جو، هم فهم داشته باشد، مى‌فهمد كه یك شیء اى كه هم ضروره الوجود باشد و هم ضروره العدم، اجتماع نقییضین شده است.

 وهى جاریه فى جمیع المفهومات الى اىّ محمول کان این سه مواد ثلاث در همه مفاهیم به قیاس به هر محمولى كه باشد جارى است. هر محمولى بالنسبه به هر موضوعى خالى از یكى از این سه نیست. فکلّ مفهوم اما ان یکون واجب الحیوانیه او ممتنعها او ممکنها هر مفهومى را شما در نظر بگیرید. و بخواهید حیوانیت را بر آن حمل بكنید. یا واجب الحیوانیه است. یا ممتنع الحیوانیه است. یا ممكن الحیوانیه است. مثلًا: «الكتاب واجب الحیوانیه او ممكن او ممتنع الحیوانیه الانسان واجب الحیوانیه ....» مثلًا فرض كنید كه آن شیء اى كه مثل نطفه مى‌ماند كه مى‌تواند خود را به حیوانیت برساند، ممكن الحیوانیه. یا این كه ما فرض كنید كه یك مفهومى را نمى‌دانیم. كه واحب الحیوانیه است یا ممتنع الحیوانیه ... لذا مى‌گوییم ممكن الحیوانیه است. یك شیء را از دور مى‌بینم، نمى‌دانیم ستون است، یا حیوان است؟ بطور كلى نمى دانیم چیست. این را به اجمال مى‌گوییم ممكن الحیوانیه هستند. وقتى جلوتر مى‌رویم مى‌بینیم كه واقعاً حیوان است. ستون نیست یا دیوار نیست. این ممكن الحیوانیه است.

 این مطلب در مقام ثبوت است دیگر. لکن حیثما یطلق الواجب در آن جایى كه واجب اطلاق بشود وقسیما دو تا قسیم آن فى العلم الکلى در علم کلى یتبادر الذهن الى ما یکون بالقیاس الى الوجود به ذهن تبادر مى‌كند یك ماده اى كه بالقیاس به وجود لحاظ مى‌شود؛ در عالم كلى یعنى در فلسفه فهذه بعینها هى المستعمله فى فن المیزان لکن مقیده بنسبه محمول خاص هو الوجود، لكن مقید است به نسبت یك محمول خاصى كه آن وجود است. اما این مطلب داخل بین الهلالین است. همین خودش استعمال مى‌شود در فن المیزان. استعمال مى‌شود بدون تقید به وجود. این «لكن» مى‌خورد به آن قبلى، به این نمى‌خورد. اما این كه ما در علم كلى این را لحاظ مى‌كنیم مقید به نسبت محمولى كه همان خاصه كه وجود است، باید لحاظ بشود. نه این كه به طور كلى. اما در فن میزان بالنسبه به مصداق كلى لحاظ مى‌شود نه بالنسبه به آن وجود خاصى كه براى موضوع ثابت است.

 واما ما تَوهمَّه بعضٌ اما آن چه را كه بعضى خیال كرده اند مَن أَنَّ هذه كه همان قاضى الدین ایجى كه صاحب مواقف است ـ ایشان این طور توهم فرموده اند من ان هذه مغایره است بالتلک بحسب المعنى‌. آن موادى كه در فلسفه استعمال مى‌شود با آن موادى كه در میزان استفاده مى‌شود به حسب معنا اصلًا متفاوت است. در واقع مى‌توانیم بگوییم یك اشتراك لفظى است كه بین این دو، و مفهوم این دو است‌. و الا لکانت لوازم الماهیات واجبه لذواتها. اگر هر دوى اینان متفقه المعنى بودند، لازمه آن این است كه ماهیات واجب باشند براى ذواتشان

 والا لکانت لوازم الماهیات واجبه لذواتها، لوازم ماهیات واجب مى شود براى ذواتشان، در حالى كه این باطل است‌. فمندفع، این توهم دفع مى‌شود. بأنَّ اللازم منه این كه لازم بیاید از اتفاق در معنا، این است كه هو ان یكون اربعه واجبه الزوجیه، لا واجبه الوجود، این كه اربعه واجبه الزوجیه باشد، خوب این را ما قبول داریم،. یعنى اگر شما از اتفاق معنى واجبه الزوجیه را مى‌دانید. ما بطلان تالى را قبول نداریم بلكه تالى صحیح است. زوجیت واجب است براى اربعه ولى واجب الوجود نیست.

 وفاختلاف المعنى بحسب اختلاف المحمول لا یحسب اختلاف مفهوم الوجوب الذى هو الماده و الجهه این كه معنا در منطق و در فلسفه فرق كرده است به خاطر اختلاف محمول است. محمول ما در قضایاى فلسفى وجود است. و محمول ما در قضایاى منطقى، لوازم ماهیات است. یا ذاتیات است. لا بحسب اختلاف نه به حسب اختلاف، و حسب اختلاف مفهوم وجوب است كه دو جهت است مفهوم وجوب وجوب است دیگر وجوب یعنى تأكدً ثبوتیه براى یك شى براى شى دیگر. خوب این كلام یك تلخیصى از كلام تفتازانى بود كه ایشان فرمودند.

 بعض اجله اصحاب البحوث بعضى از بزرگان حیث لم یتفقه متوجه این مطلب نشدند كه أنَّ لازم الماهیه کثبوت الزوجیه لِلأربعه لوازم ماهیت. مثل ثبوت زوجیه براى اربعه انما ینسب بالذات الى نفس الماهیه نسبت آن بالذات است لا بوجود؛ لا به شرط الوجود. ثبوت زوجیت براى اربعه بالذات است. یعنى ذاتاً ثابت است براى او، ولا یتوقف ذلک الثبوت الرابطى على جاعل الماهیه، این ثبوت رابطى، كه ثبوت نعتى و ثبوت وصفى است متوقف بر جعل ماهیت نیست كه ماهیت در خارج مجعول بشود. ماهیت در خارج باشد یا نباشد این ثبوت هست.

 الا بالعرض. مگر بالعرض است. كه در كجا؟ فى الطبائع الامکانیه الغیر المتحققه الا بالجعل، در طبایع امكانیه؛ فرض كنید كه نعوتى كه آن لوازمى كه شما ثابت مى‌كنید براى موصوف در خارج، كه باید جعل ماهیت به آن بخورد، در واقع جعل وجود بخورد، تا این كه ماهیت مجعول بشود. و این هم مربوط به چیست؟ و این هم از آنِ طبایع امكانى است كه به اصطلاح از نظر وجود خیلى ضعیف هستند.

 ولا على وجود ها إلّا بالعرض ایضاً این متوقف نیست بر وجود این ماهیات مگر بالعرض یعنى بالعرض كه همان وجود باشد. كه این وجود بیاید و ماهیات را جعل بكند. توقف این لوازم، بر وجود، توقف بالعرض است. یعنى بر وجود ماهیات. یعنى وقتى كه وجود مى‌آید ماهیات را در خارج موجود مى‌كند. اما بر خود ماهیات این لوازم ماهیت حمل مى‌شوند. من جهه انها حاله الاقتضا مخلوطه بالوجود، از جهت این كه أَنّها این ماهیات در حال اقتضا، مخلوط به وجود هستند. یعنى ما به اینها مى‌گوییم ماهیت موجود است. چون مى‌گوییم ماهیت موجود است، لذا لوازم ماهیات هم حمل بر این وجود مى‌شود، حمل بر این ماهیت مى‌شود به لحاظ وجود لا بالذات حتى یکون العله المقتضیه مرکبه عند العقل من الماهیات و حیثیه الوجود، نه این كه ذاتاً این لوازم ماهیات، در طبایع امكانیه، متوقف بر وجود است.

 تا این كه علتى كه لوازم ماهیات را اقتضا مى‌كند، مركب باشد عند العقل من الماهیات و حیثیه بالوجود لها، و حیثیت وجود، یعنى در اینجا دو علت، براى حمل لوازم ماهیات، بر ماهیات داشته باشیم. یكى خود وجود و یكى هم خود ماهیات. یكى ماهیات و دیگر وجود، این دو دست به دست هم مى‌دهند، تا این كه این لوازم ماهیات بر ماهیات حمل بشوند. نخیر، این لوازم ماهیات به خود ماهیات حمل مى‌شود! سواء این كه وجود داشته باشند، یا وجود نداشته باشند.

 بله، حمل این لوازم بر وجود، بالعرض است. یعنى در واقع، این لوازم بر ماهیت حمل مى‌شود، بعد آن وقت این ماهیت وقتى وجود خارجى پیدا بكند، مى‌گوییم مثلا زوجیت براى اربعه لازمه اش آن وجود اربعه است. ولى در واقع بر وجود اربعه حمل نمى‌شود. برا خود اربعه حمل مى‌شود. (على ان یکون القضیه المعقوده لذلک الحکم وصفیه، بنابراین كه قضیه، یك قضیه وصفیه باشد.

 یعنى مى‌خواهند ایشان بفرمایند حمل این لوازم ماهیات بر موضوعشان از باب یك قضیه وصفیه نیست؛ كه این حمل متحقق باشد به تحقق وصف؛ كه آن وصف وجود باشد. وقتى كه شما زوجیت را حمل مى‌كنید بر اربعه یا حیوان ناطقیت را حمل مى‌كنید بر زید، این حمل حیوان ناطقیت متوقف بر وجود زید نیست تا حیوان ناطقیت واجب الوجود، باشد و بالضروره محمول بر زید باشد؛. مادام زید موجودٌ. نخیر؛ زید موجود هم نباشد باز حیوان ناطقیت بر زید حمل مى‌شد و حمل حیوان ناطقیت بر وجود زید، بالعرض است. نه بالذات، یعنى مصحّح حمل وجود زید نیست. مصحّح حمل، نفس ماهیت زید است. نفس ماهیت زید مصحح حمل واجب بودن ناطقیت و حیوانت است براى زیدٌ. سواء آن كه زید در خارج باشد یا زید در خارج نباشد.

 بر این كه قضیه اى كه معقود بشود براى این حمل؛ كه حمل لوازم ماهیات است؛ قضیه وصفى بشود. نه قضیه وصفى نیست؛ بلكه قضیه مطلقه است.

 از اینجا جناب آقاى مرحوم دوانى گمان كرده اند ظنَّ ان کون اللوازم واجبه لملزوماتها لوازم واجبند براى ملزوماتشان نظراً الى ذواتها كه نظرا به ذواتشان بله، این یعنى وقتى كه به خود ذوات لوازم نگاه بكنیم. کون لوازم نور نظراً الى ذواتها انما یتصور است یعنى تصور مى‌شود اذا کانت الملزومات واجبه الوجود لذواتها در صورتى كه ملزومات واجب الوجود باشند براى ذواتشان اما اگر واجب الوجود نباشند، این لوازم ماهیات بر ماهیات حمل نمى‌شود (اذ لو لم یکن کذلک) اگر ملزومات واجب الوجود نباشند (لاحتاج ثبوت اللوازم لها ما یوجدها) احتیاج دارد ثبوت لوازم براى ملزومات به یك فاعلى كه ملزومات را ایجاد بكند. در حالتى كه منظور محقق دوانى همان طورى كه عرض كردم این نیست.

 بله وظن أن الضروره فى قولنا الاربعه زوجٌ مادامت موجوده بالضروره و صفیه مقیده بقید الوجود. این طور ایشان گمان فرمودند كه ضرورت فى قولنا كه مى‌گوییم «الاربعه زوجٌ. مادامت موجوده بالضروه» اربعه زوج است مادامى كه موجود باشد بالضروره؛ این ضروره یك ضرورت وصفیه مقید به قید وجود است؛ یعنى مادامى كه اربعه موجود باشد زوجیه هم دارد و وقتى اربعه معدوم باشد زوجیه هم ندارد و لم یتمیز ایشان متوجه نشدند الضروره الذاتیه عن الضروره؛ بشرط الوصف و لا الضروره الذاتیه الأزلیه ضرورت ذاتیه را از ضرورت به شرط وصف تمیز ندادند این از یك طرف؛ از طرف دیگر ضرورت ذاتیه ازلیه مقید به هیچ وصفى نیست و مقید به وجود خود آن ضرورت، ضرورت ازلیه است كه آن قائم بالغیر نیست بلكه قائم بالذات است.

 ممكن است یك شیء ضرورت ذاتى داشته باشد مثل وجود براى زید ضرورت ذاتى دارد ولى این ضرورت ذاتى ضرورت ازلیه نیست این ضرورت ضرورت به شرط غیر است؛ غیر این ضرورت را اعطا كرد چون غیر وجود را اعطا كرده پس وجود براى زید در ظرف وجود ضرورت دارد. لذا آن ضرورت ضرورت ازلیه نیست؛ جاعل آمده و وجود را اعطا كرده؛ زید وجودش را كه از خودش بدست نیاورده!

 پس بنابراین ضرورت ازلیه آن ضرورتى است كه اعطا وجود به آن ذات هیچگاه نیاز به جعل جاعل ندارد؛ آن را مى‌گوییم ضرورت ازلیه، كه فقط در مورد واجب الوجود بالذات است. کما فى قولنا الله قادر و حکیمً، بالضروره عن الضروره الذتیه الصادقه حاله الوجود این ضرورت ذاتیه ازلیه را از ضرورت ذاتیه اى كه صادق مى‌شود در حالت وجود اى مع الوجود (یعنى با وجود) تمیز نداده ذاتیه ممكن است باشد اما ضرورت ازلیه نباشد لا بالوجود کما فى هذه الضروره نه این كه این ضرورت ضرورت بالوجود است؛ همان طورى كه در این ضرورت وصفیه زوجیت براى اربعه بالوجود است؛ كه به شرط وجود در این جا هست، الیس بین الضروره بالشیء زمانیه او غیرها و بین الضروره مادام الشیء کذلک و بین الضروره الازلیه السرمدیه الذاتیه فرقٌ محصلٌ؟ آیا بین ضرورت بالشیء كه بین زمانى یا غیر زمانى؛ چه زمانیه باشد یا غیر زمانیه باشند. یعنى یك وصفیه غیر زمانیه باشد؛ وبین الضروره مادام الشیء کذلک و بین الضروره مادام الشیء است و بین ضرورت ازلیه سر مدیه ذاتیه فرق محصل نیست؟